

نامه‌های رسیده

بنام خدا

آقای دکتر اژه‌ای

رئیس محترم سازمان ملی پرورش استعدادهای درخشان

با سلام، مایلم بدون مقدمه اصل مطلب را بگویم، وقتی پیشتر دانش آموز بودم - سوم راهنمائی - برای اولین بار شما را دیدم شما به شهر ما آمده بودید برای بازدید از مرکز ما و فریادمان از کاستی‌ها و کمبودهای مدرسه‌مان بلند بود. شما با حوصله سؤالات را مثلاً! جواب دادید و گذشت. همانروز تصویری از شما در ذهن من نقش بست، وقتی وارد دانشگاه شدم با صحنه عجیبی روبرو شدم که برایم باور نکردنی بود. در تالار بزرگ دانشگاه نشسته بودم و از بغل دستی‌هایم سوال می‌کردم از کدام مدرسه آمده‌اند، یکی مال علامه حلی تهران بود، یکی مال شهید صدوقی یزد، ما یکی از شهید بهشتی شهر ری، یکی از ساری آمده بود حتی با کمی جسارت فهمیدم در آنطرف سالن هم همین وضع در مورد فرزانه‌گانی‌ها برقرار است.

آنجا بود که افسون «سمپاد» را فهمیدم. آنوقتها - در دوران دانش آموزی - نه کسی به فکر ما بود نه کسی از حال ما چیزی می‌پرسید، مگر چندتائی فارغ‌التحصیل راه گم کرده، از آموزش و پرورش شهرمان هم خبری نبود. الان مدتی است وضع به نحو عجیبی عوض شده که برایم قابل درک نیست. در دور و برم مدتی است اطلاعیه و بیانه‌هایی می‌بینم که داعیه «نجات» و راهبری «استعدادهای درخشان» را دارند. انجمن‌هایی که یکروزه سبز شده‌اند و با نوای بلندتر از بقیه، تمام بنیادها و امیدهای صالحین را به فریختگی تخطئه کرده و خود را قیّم و نجات‌دهنده ماها می‌دانند.

«آقای اژه‌ای»، من «کلافه» شده‌ام، وقتی آب مدرسه ما را با تانکر می‌آوردند اینها کجا بودند؟

این حامیانی که امروزه فریاد آنان بر سر بامها است، قدیم که مدیرانمان از ندادن حق التدریسها می‌نالیدند - که شاید هنوز هم بنالند - کجا بودند؟ اینها کی هستند و کجا بودند؟ می‌شود شما که در زمان دانش‌آموزی ما، در دادن جوابها خیلی استاد بودید، حالا هم به سؤال من کلافه، جواب دهید؟! یک فارغ‌التحصیل کلافه!

۱۴ اردیبهشت / روز استعداد‌های درخشان

استعداد‌های درخشان: چه انتظار بی‌جایی، جواب شما در دوران دانش‌آموزی چه ربطی دارد به دوران «فرهیختگی» و «درخشش»!! آنموقع شما مثل فوتبالیست‌های زمین خاکی «راه آهن» بودید، حالا «بایرونیخی» هستید. و ما همان شیفته شما عزیزان، خواستید به میهمانی بروید، جرمی مرتکب نشده‌اید، اگر هم «سمپادی» مانند، بدانید در ورودی اش «کوتاه» است و ساختمان رفیعش در «گودی» زورخانه جوانمردانی که پشت به خانه خود نکرده‌اند، بهر حال رخصت پهلوان کلافه!!

«به نام خدا»

يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ «دست خدا بالاترین دستهاست»

«قصه دانش‌آموزان شرکت‌کننده در مسابقات منطقه‌ای قرآن، از خرم‌آباد»

شب زمستانی با تمام سنگینی و تاری خود می‌گذشت و ما (۱۶) دانش‌آموز همراه یک سرپرست و یک مربی (در دل این شب تار در داخل مینی‌بوسی که در آخرین لحظه عوض شده و بدون هیچ‌گونه امکاناتی جاده‌های سرد و یخ‌زده خرم‌آباد - همدان را در می‌نوردید نشسته بودیم و به بحث درباره موضوعات مختلف می‌پرداختیم و در واقع در جدل خود چنان غرق شده بودیم که متوجه ناامن بودن بیش از حد جاده و ترس شدیدی که بر وجود راننده حاکم شده بود نشده بودیم، که ناگهان با تکان شدیدی به خود آمدیم در آن زمان ماشین در حال چرخیدن به دور خود بود و جز فریادهای یا صاحب‌الزمان در آن لحظه از آن ماشین صدایی به گوش نمی‌رسید. پس از تکانهای شدیدی که آنها را به وضوح احساس می‌کردیم ماشین به کنار جاده که از برف پوشیده شده بود غلت خورد و به حالت نیمه چپ و معلق در کنار جاده قرار گرفت. در ظاهر واقعه را تمام شده یافتیم اما این تصویر نادرست بود. بچه‌ها یکی یکی و با احتیاط کامل از ماشین پیاده شدند و در کنار جاده ایستادیم. از شدت سرما حتی نمی‌توانستیم صحبت کنیم و کلمات را درست بر زبان بیاوریم، اما چاره‌ای نداشتیم و در آن سرما سعی می‌کردیم خونسردی خود را حفظ کنیم و با خواندن آیه‌الکرسی آرامشی بر وجود گروه حاکم کنیم. در این سرما پتویی که یکی از بچه‌ها آورده بود نعمتی بزرگ به شمار می‌آمد اما در هنگام پیاده

شدن داخل مینی‌بوس جا مانده بود و وارد شدن دوباره به داخل مینی‌بوس که فقط دو چرخ سمت چپ آن بر روی جاده قرار داشت کاری واقعاً پر خطر بود اما آن زمان و در آن شرایط فکر گروه بسودن

بیشتر از به فکر خود بودن در میان بچه‌ها به چشم می‌خورد تا اینکه یکی از بچه‌ها با فداکاری و از خودگذشتگی همت کرد و پتو را از داخل مینی‌بوس آورد و به وسیله آن توانستیم تا حدودی گرم شویم اما سرما چنان بود که تا مغز استخوان را می‌لرزاند. مدت زمانی که از نظر ما اندازه یک سال طول کشید در میان برف و سرما گرفتار شده بودیم و خود را به آن خالق پاک سپردیم. قرآنه‌ای دست بچه‌ها، در حالیکه دستشان از شدت سرما می‌لرزید و بی‌حس شده بود تنها حافظ ما از این مهلکه و از این گرداب مرگ بود.

پس از دقایقی یک نیشان نگهداشت تا مینی‌بوس را از آن وضعیت خارج کند و آن را از چنگال برف جدا کند. اما نتوانست و مینی‌بوس همچنان در آن برف سنگین مانده بود.

در همین لحظات حادثه‌ای دیگر رخ داد که قابل پیش‌بینی نبود و گرفتاریها را دو چندان کرد، و آن هم برخورد سرپرست گروه ما با مینی‌بوسی که از همدان برمی‌گشت و به ظاهر برای کمک به ما در حال توقف بوده است که با ایشان برخورد می‌کند و حادثه‌ای دیگر به دفتر وقایع آن شب اضافه کرد. ما از طرفی نگران این تصادف و از طرف دیگر وحشت‌زده سرما، مات و مبهوت به این طرف و آن طرف می‌رفتیم و نمی‌دانستیم چه باید انجام دهیم. سرانجام سوار همان مینی‌بوسی که با سرپرست گروه برخورد کرده بود شدیم و ایشان به وسیله همان نیشان به ملایر برگشتند و ظاهراً مسأله مهمی برای سرپرست‌مان پیش نیامد و آخر شب همه در «خانه معلم ملایر» در کنار هم جمع شدیم. در راه برگشت به خرم‌آباد تمام وقایع را در ذهن خود مرور کردم. آری، تنها ناجی این گروه قرآنی در آن برف و سرما که مرگ را با تمام وجود احساس کردیم و تمنایی جز رهایی از آن مهلکه نداشتیم، پروردگار مهربان بود.

حس کردم این آزمایشی الهی بود که بچه‌های مسابقات قرآن در معرض آن قرار گرفتند. به هر حال در این اردو با به وجود آمدن این گرفتاریها توانستیم به خوبی خود را و دیگر بچه‌های گروه را بشناسیم و خصلتهای خوب آنها را هیچ‌گاه فراموش نخواهیم کرد و فراموش نمی‌کنیم چگونه در آن سرما دوش به دوش هم برای هم فداکاری می‌کردیم و نیازهای شخصی خود را دست فراموشی داده بودیم و تنها به فکر گروه و اعضای آن بودیم. بزرگترها به فکر کوچکترها بودند و کوچکترها در

نهایت ادب و احترام به حرف بزرگترها گوش فرا می‌دادند. تنها عاملی که باعث برقراری این پیوند معنوی میان دلهای اعضای گروه شده بود، قرآن بود. بچه‌های این گروه قرآنی پاک‌ترین و صادق‌ترین انسانهایی بودند که تا بحال دیده بودم. آنان که آوای صوت و ترتیل قرآنشان حال و هوایی خاص به فضای مینی‌بوس و خوابگاه داده بود. آنان بهترین بودند و در کنار آنها بودن افتخاری بود که نصیب من شد.

راضیه پدرام

سوم دبیرستان - مرکز آموزشی فرزندان خرم‌آباد

استعدادهای درخشان: یادداشت دیگری به ضمیمه با همین توضیحات از آقای رضا زرین‌قلم از مرکز شهید بهشتی داشتیم از هر دو عزیزمان تشکر می‌کنیم و امیدواریم با برنامه‌ریزیهای دقیقتر هم از سوی ستاد مرکزی سازمان و هم مراکز، مسابقات منطقه‌ای و سراسری قرآن بیاری پروردگار بدون حادثه طی شود. تردیدی نیست که برخی حوادث غیرقابل پیش‌بینی هستند ولی باید تا آنجا که در امکان داریم در برگزاری زمان مسابقات و کارسوقهای منطقه‌ای ایمنی مسیر و وسیله نقلیه را جهت عزیزانمان در نظر بگیریم.

«به نام خدا»

مجله محترم استعداد‌های درخشان

با سلام و تبریک سال نو

از شنیدن خبر اندوهبار از دست رفتن جمعی از دانشجویان نخبه ریاضی کشور بسیار متأسف و اندوهگین شدیم و بر آن بودیم تا به نحوی با تمامی متأثران از این واقعه تلخ و همه فرهنگستان ابراز همدردی کنیم. از آنجایی که برخی از این عزیزان از دانش‌آموختگان «سمپاد» بودند، بهانه‌ای شد که بتوانیم از طریق مجله مراتب تأثر خود را بیان داریم.

این مصیبت بزرگ را به خانواده‌های داغدار آن عزیزان، دانشگاه صنعتی شریف، سازمان ملی پرورش استعداد‌های درخشان - مراکز شهید اژه‌ای اصفهان و شهید هاشمی‌نژاد مشهد و همه دانش‌دوستان تسلیت می‌گوئیم و برای بازماندگان آرزوی صبر داریم. خداوند آن عزیزان را در جوار رحمت خود قرار دهد.

امیدواریم بتوانیم با استعانت از پروردگار و با تلاش و پشتکار، ذره‌ای از خلاء بوجود آمده را جبران کنیم.

با سپاس؛ دانشجویان ریاضی دانشگاه شهید باهنر کرمان:

اعظم رستمی، نرگس حجتی کرمانی (دانش‌آموختگان فرزندان کرمان)

مهشید عطاپور (دانش‌آموخته فرزنانگان بندرعباس)

استعدادهای درخشان: این نمونه‌ای از واکنش نسبت به انعکاس خیر درگذشت عزیزانمان در حادثه اسفند ۷۶ در جاده اندیمشک - اهواز بود. از همه عزیزانی که با ارسال نامه و تلفن از طریق مجله به خانواده قربانیان حادثه تسلیت گفته‌اند تشکر می‌کنیم منجمله دانش‌آموزان مرکز فرزنانگان ارومیه، شبنم اختری از فرزنانگان امین اصفهان / مرکز آموزشی شهید بهشتی نیشابور / دانش‌آموزان دبیرستان فرزنانگان نیشابور.

بسمه تعالی

بنام آنکه روی دشمن و دوست
مدیر مسئول محترم فصلنامه استعداد‌های درخشان
جناب آقای دکتر اژه‌ای

با عرض سلام و آرزوی توفیقات روزافزون برای جنابعالی و همکاران فاضل و پرتلاشتان در سازمان پرورش استعداد‌های درخشان و تحریریه فصلنامه، اینجانب یکی از دانش‌آموزان سال اول راهنمایی مرکز شهید بهشتی هستم. در ثلث دوم، طرح غنی‌سازی مطالبی جالب و آموزنده داشت اما با کمال تأسف سئوالات جوابی واحد نداشت و می‌توانست برای هر سؤال دو یا چند جواب نوشت بعنوان مثال در درس اجتماعی که درس غنی‌سازی با این عبارت آغاز گردیده بود. «مورچه‌شناسی اجتماعی» برای برخی از سئوالات می‌توانستیم تا سه جواب هم بنویسیم اما معلم درس مربوطه ما فقط کلماتی را که خود انتخاب کرده بود صحیح می‌گرفت و به بقیه جوابها هر چند به پاسخ نزدیک بود نمره نمی‌داد. امیدواریم که در سال آینده دیگر با این مشکل رو به رو نشویم.

و من ... التوفیق

با صمیمی‌ترین آرزوهای قلبی

استعدادهای درخشان: امیدواریم با آموزش لازم، همکاران آموزشی به پاسخهای «خلاق» و سئوالاتی که چند پاسخ صحیح دارند با نمره مناسب ارجگذاری نمایند. راه «غنی‌سازی» نیز بسته نشود.

«به نام خدا»

«چشمها را باید شست، جور دیگر باید دید»

درود! امروز که با یاری خدا افتخار این را دارم که عضوی خرد باشم از سمپاد، امروز که

دلهره‌ای عجیب وجودم را فرا می‌گیرد وقتی به این می‌اندیشم که دو سال دیگر سمپاد را هر چند به ظاهر بدرود خواهیم گفت و امروز که زبانم از سپاسگزاری شما عزیزان ناتوان است از فرسنگها فاصله! نامه کسی را می‌خوانم که بی هیچ آگاهی (البته به ایده من) در مورد سمپاد اینطور بی‌پروا سخن می‌گوید.

دوست من که فرسنگها از ما فاصله داری - و این سخن به راستی حقیقتی است - اگر آنروز که ما بچه‌هایی بودیم ۱۱ ساله، آن روز که از شوق پذیرفته شدن در سمپاد در پوست خودمان نمی‌گنجیدیم و آن روز که با رؤیایی از قصری بزرگ و باشکوه به منزلی متروکه و کوچک قدم گذاشتیم را می‌دیدید هرگز با این بی‌پروایی در مورد ما و امکانات ما سخن نمی‌راندی.

یادم می‌آید که با چه شور و شوقی به همراهی دبیرمان به باغ ارم که در نزدیکی همان آموزشگاه کوچک ولی دوست داشتی بود می‌رفتیم و یکصدا ترانه «زندگی» را می‌خواندیم.

یادم می‌آید وقتی مرکز آموزشی ما واقعاً ساخته شد و دبیرستانهای ما به آنجا منتقل شدند هنوز معنی اشکهای جاری آنها را که با خاطر جدایی از این خانه کوچک بود نمی‌فهمیدیم و یادم هست که با چه حسرتی به ما سر می‌زدند و یادگاریهایی را که سالهای سال بر در و دیوار آن خانه کوچک نقش بسته بودند می‌خواندند.

یادم می‌آید که وقتی مدرسه دوم فرزنانگان هم ساخته شد گچهای کنده شده دیوار کلاسمان را برای یادگاری برداشتیم. یادم هست که آن مدرسه بزرگ برای دلهای کوچک ما اهمیتی نداشت و ما همچنان در اندیشه «باغ ارم» و «زندگی» بودیم. در آن روزهای قشنگ ما آزمایشهای خود را سر پا و در آشپزخانه همان خانه کوچک انجام می‌دادیم - چیزی که در نظر شما امکانات بی حد و حصر و گسترده جلوه کرد

به راستی یاد آن روزها به خیر که زیر باران در آن حیاط ۲۴ متری مدرسه‌مان به بازیهای خود ساخته مشغول می‌شدیم و با ورود ناظم خوش قلب و مهربانمان همگی می‌خندیدیم و او با چه محبتی ما را به درون کلاس می‌کشاند و لباسهای خیسمان را پهن می‌کرد.

و بالاخره نزدیکترین روزها که همین نوروز ۷۷ بود به زیبایی در خاطرم نقش بسته که ما بچه‌های کلاس ۲/۱ همگی سفره هفت سینی در کلاس چیدیم و همگی با عشق و احساس و با وجود امتحانهای پیوسته میان ترم تخم مرغ رنگ کردیم و برای سفره‌مان آوردیم و عهد بستیم که سبز باشیم و شاد. و استاد ارجمندمان بود که با دیدن آن سفره با شور و هیجان گفت: «همین کارای شماس که مارو توی این

مدرسه نیگه داشته به خدا راس می‌گم».

دوست من این امکانات نیست که ما را پیش می‌برد بلکه تلاش و پشتکار و صمیمیت ماست و به ایده من هیچ قصر با شکوه و مدرسه بزرگی با امکانات «بی حد و حصر» نمی‌تواند جایگزین این یکرنگی و صمیمیت بچه‌های سمپاد شود. و این جنبه غیر عادی بودن آنهاست.

بچه‌های سمپاد درست است که پیروزیهای زیادی را به دست می‌آورند ولی فروتنی خاصی دارند و مغرور نمی‌شوند و نمونه‌اش همین المپیادهای مدرسه‌مان هستند که اکنون بفکر آموزش و هدایت ما کوچکترها می‌باشند. بله! بچه‌های سمپاد از این نظر غیر عادی خوانده می‌شوند چون تاب جدایی از سمپاد را ندارند و دیر یا زود و خواسته یا ناخواسته دوباره به آن باز می‌گردند و این بار خاطرات دوران تحصیل خود را برای دانش آموزانشان باز می‌گویند.

... و این‌ها چیزهایی هستند که کمتر در مدارس دیگر دیده می‌شوند چون به هر حال صحبت هفت سال زندگی است هفت سال نوجوانی و هفت سال خاطرات شیرین که کمتر برای بچه‌های دیگر اهمیت دارد.

دوست من! عشق به سمپاد چیزی است که در وجود ما بچه‌های سمپاد ریشه دوانده و این عشق سرمایه‌ایست گرانبها که مانع جدایی ما بچه‌ها و سمپاد از هم می‌شود. وقتی می‌بینیم که شما افسوس می‌خورید و بسیار عصبانی هستید از اینکه خواهر و برادر گرامی و بزرگوار شما در سمپاد هستند به راستی شگفت زده می‌شوم که چرا آنها را به مدارس غیر سمپاد (آن واژه دیگر را به کار نمی‌برم بلکه شما خشنود شوید) نمی‌برید. به آن مدارس غیر سمپاد که امکاناتی بی حد و حصر و به مراتب بالاتر از ما دارند و البته به آن مدارس که دیگر از ما دانش آموزان سمپاد و غیر عادی اثری در آنها نیست.

در هر حال سخن کوتاه می‌کنم و امیدوارم تعبیر «ما دانش آموزان آنها» را از یک دانش آموز غیر عادی فهمیده باشید. دوست من! فاصله‌ات را با ما کمتر کن تا خود از آن محیطی که در آن قرار داری بیرون بیایی.

در پایان خسته نباشید می‌گویم به شما عزیزان و مسئولان محترم سمپاد و مجله و از همگی شما صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم.

دانش آموز سال دوم دبیرستان فرزندگان کرج

و دانش آموز سابق فرزندگان شیراز

به نام ایزد یکتای بی‌همتا

دانش آموز سال سوم مرکز شهید بهشتی اهواز، شش (۶) سال از بهترین سالهای عمرم را در این مرکز سپری کرده هدفی جز اعتلای آن و کلیه مراکز سمپاد ندارم.

باری، در مجله استعداد‌های درخشان، سال ششم، دی - اسفند ۱۳۷۶ نامه‌ای به طبع رسید بود که واقعاً از دیدگاه من ارزشهای وجودی دانش آموزان سازمان را زیر سؤال می‌برد این نامه را در جواب آن نامه می‌نویسم!!:

«خواهری از تهران نامه نوشته بودند پر از خودخواهی و خودپرستی و خودستایی! خواهرم! گفته بودید: «در نهایت بی‌بضاعتی از لحاظ کتب و منابع درسی درس خواندم» جای شکرش باقی است که شما ساکن تهران بزرگ!! با آن همه کتابخانه هستید. ولی اگر در «علی آباد کنول» زندگی می‌کردید و از نبود کتاب شکایت می‌کردید، حق را به شما می‌دادم.

خانم عزیز! در قسمتی از نامه‌تان نوشته بودید: «از وجود مراکز تا سال دوم دبیرستان بی‌اطلاع بودم!» من به شخصه از سال چهارم دبستان از وجود چنین مراکزی باخبر بوده حتی اسم اغلب مراکز سمپاد در نقاط مختلف ایران را می‌دانستم. خواهر خویم! گویا شما در درس ریاضی بسیار مستعد هستید. ولی آزمون ورودی مراکز سمپاد که تنها متشکل از ریاضیات نیست. ادبیات و علوم تجربی و... هم دخیلند. گناه قبول نشدنتان را در این مراکز، به گردن بی‌اطلاعتان نیندازید.

خواهر عزیزم! شما از ما دانش آموزان سمپاد ایراد گرفته بودید که چرا خواهان دانشگاه تیزهوشان هستیم؟ به راستی چرا؟ جوابتان اینست: مگر نه اینکه ما به واسطه بینشمان، درک بالاتر از مسائل، داشتن دید بازتر و... در چنین مراکزی هستیم؟ (قصده خودستایی نیست ولی جلوتر بودن ما را از نظر سطح علمی هم در نظر بگیرید) لذا، سمپادها خواهان محیطی هم تراز و هم سطح با خود هستند که بتوانند با آن کنار بیایند. جا دارد در این مورد بیشتر فکر کنید.

خواهر گرامی! در جایی از نامه‌تان سؤالی مطرح شده بود: «نمی‌دانم تعبیر دانش آموزان شما از بچه‌های عادی چیست؟» به عرض می‌رسانم، تعبیر ما از شما مثل تعبیر شما از خودتان است. شما خود را چگونه می‌بینید؟ نقاط ضعف و قوتتان را؟ ما هم همینگونه! پس جای سؤالی نمی‌ماند.

خانم محترم! نوشته بودید: «این صحبتها مدت زیادی در نهانخانه دل من جا خوش کرده بودند.» جا دارد این صحبتها را به همان نهانخانه دلتان منتقل سازید و فعلاً به دنبال یادگیری ادبیات باشید. این طرز نوشتن نامه بسیار توهین آمیز بوده بی‌توجهی شما را می‌رساند. سعی کنید بر خودتان مسلط باشید!

دوست عزیز! درج کرده بودید که «... اگر عیب و ایرادی بینم هرگز ساکت نمی‌نشینم و حرف

خودم را می‌زنم! داشتن روحیه‌ای مثل روحیه شما بسیار عالی است. ولی تقاضا می‌کنم وقتی ساکت نمی‌نشینید و حرف خودتان را می‌زنید، دست کم لطف کرده از روی منطق صحبت کنید.
با آرزوی موفقیت شما خواهر خوبم در کنکور ورودی دانشگاه!

دانش‌آموز سوم تجربی مرکز

شهید بهشتی اهواز

«به نام یاریگر تلاشگران»

در دهمین روز از سال نو در هوای تازه بهار به مدرسه رفتیم. این اولین باری بود که در ایام عید مدرسه را می‌دیدم آنهم با حضور گل‌های تلاش سمپاد.

دو روز پیاپی در ۱۳ ساعت کتابهای زیست‌شناسی سال چهارممان را با دقت و حوصله برایمان موشکافی کردند و ماگوش فرا دادیم و سؤال کردیم و آموختیم و از صحبت‌هایشان در ۲ ساعت بحث و گفتگو بخصوص رهنمودهای برادر دلسوزمان آقای علیرضا حقیقی استفاده بردیم.

در این دو روز ما یاد گرفتیم هویت فرزاندگانی خود را هیچ وقت فراموش نکنیم. تصمیم گرفتیم به توصیه برادرانمان از سد کنکور نترسیم زیرا که ما فرزندان حرکت و تلاشیم.

در این روز فرصتی پیش آمد تا بالاخره نوازش مسئولان آموزش و پرورش هم به سر ما برسد و از ما بخواهند پس از راهیابی به مراکز آموزش عالی برای دانش‌آموزان مدارس دیگر با آنها همکاری کنیم و شاید این ما هستیم که به شکرانه نعمت حضور در سمپاد باید به تعمیر بنای کهنه و غبارآلود آموزش استانمان پردازیم.

با تشکر و آرزوی یاری خداوند برای برادران زحمتکشمان آقایان: علیرضا حقیقی، امیررضا حقیقی، حسن علی اکبریان، علیرضا مجدی، فرزند گنجی و رامین صادقی و تمام مسئولانی که برای برگزاری این کارسوق زحمت کشیدند.
بهار حبیبیان به نمایندگی از دانش‌آموزان کلاس

چهارم تجربی مرکز فرزندان اهواز

فروردین ماه ۷۷

«به نام خداوند بخشنده»

حضور محترم سرپرست سازمان جناب آقای دکتر اژه‌ای

با عرض سلام و خسته نباشید خدمت شما، لازم دانستم تا چند دقیقه‌ای وقت شما و سایر دوستان فارغ‌التحصیل را بگیرم و موضوعی را با شما در میان بگذارم. همانطور که مطلع هستید نوزدهم

اسفندماه ۷۶ برنامه‌ای با عنوان «مجله حضوری» در فرهنگسرای بهمن یا شرکت تعدادی از فارغ‌التحصیلان سازمان برگزار شد. این برنامه بخشهای متفاوتی داشت، اما موضوع صحبت من با شما بخشی از آن به نام «تریبون آزاد» است که در آن هر یک از فارغ‌التحصیلان چند دقیقه در یک موضوع دلخواه خود صحبت می‌کردند.

موضوعات انتخابی در این بخش به دلیل وجه اشتراک سمپادی بودن شرکت‌کنندگان و شاید علاقه خاص فارغ‌التحصیلان به این نام، بیشتر حول و حوش این مطلب دور می‌زد که: «یک سمپادی چگونه هست و چگونه باید باشد؟» اگر چه در این بخش از برنامه، بحثهایی جدی و البته در مقام حرف و نه عمل - مطرح می‌شد ولی آنچه جای تأمل بسیار داشت، عیب‌جوییها و نه انتقادهایی بود که که بعضاً از سوی فارغ‌التحصیلان درباره عملکرد سازمان مطرح می‌شد.

برای ارزیابی صحیح این برنامه لازم دانستم تا چند نکته را به طور خلاصه متذکر شوم. اولاً: مجله حضوری در محیطی خارج از سازمان و بدون هیچ ارتباطی با آن برگزار شده بود. ثانیاً: برگزارکنندگان آن هیچ مسؤلیتی در به اصطلاح اصلاح امور نداشتند تا با شنیدن و به بحث گذاشتن اشتباههای سازمان در رفع آن برآیند و اصلاً هدفشان نیز چنین چیزی نمی‌توانست باشد، چرا که از یک چنین گفتگوی تفننی مابین کسانی که اکثراً سابقه کار اجرایی در سازمان نداشته‌اند، نمی‌توان چنین انتظاری داشت. ثالثاً: در حالیکه هدف از تشکیل این جمع طبق اظهار برگزارکنندگان اصلاح امور سازمان و جهت دهی و برنامه‌ریزی برای آن بود، در مدیریت و برنامه‌ریزی خود این جمع کاستیها اشتباههای فراوانی به چشم می‌خورد تا جاییکه خواسته و ناخواسته آن را در قالب یک جمع شوخ و بذله‌گو و نه مصمم و هدفمند به نمایش گذاشته بود.

درست است که ما فارغ‌التحصیلان سازمان خود را نماینده کسانی می‌دانیم که مسائل و مشکلات را به روشنی درک می‌کنند و از عهده تجزیه و تحلیلش بر می‌آیند، ولی باید قبول کرد که شایسته فارغ‌التحصیلان سازمان این است که در راه بهتر شدن کارها اولین گام را خودشان برداشته باشند، نه اینکه دیگران را جمع کنند و آنها را موعظه کنند تا امور خودش اصلاح شود.

البته نمی‌خواهم بگویم که سازمان از اینکه هست بهتر نمی‌شود ولی حداقل از فارغ‌التحصیلانی که تا به حال کوچکترین همکاری در جهت رفع مشکلات کمرشکن سازمان نداشته‌اند و در عین حال اینچنین قضاوت‌های نابجایی دارند صمیمانه می‌خواهم که اگر واقعاً دلشان برای سازمان می‌تپد، چشمهایشان را باز کنند تا ببینند دیگر دوستانشان چگونه دوشادوش مسؤولین سازمان تلاش می‌کنند و

مفهوم واقعی اصلاح و رفع مشکلات سازمان چیست.

در پایان باید خدمت تمامی این دوستان عرض کنم که اگر باگله و عیب جوییه‌های بدون پشتوانه شما، کوچکترین خللی در عزم مسئولین سازمان برای پربارتر کردن مفهوم کلمه «فارغ‌التحصیل سمپاد» پدید آید، همه ما در برابر ملتی که از ما در برابر خون هزاران شهیدش همت و تلاش می‌خواهد نه خوار شمردن آنچه تا به حال برایمان انجام داده است، مسؤول خواهیم بود.

با احترام

فارغ‌التحصیل مرکز شهید هاشمی نژاد مشهد

۷۷/۱/۱۵

حضور محترم جناب آقای دکتر اژه‌ای،

پس از عرض سلام خدمت آنجناب، قبلاً از اینکه مصدع اوقات گرانمای شما می‌شویم عذر می‌خواهیم.

جناب دکتر این از دقت و وسواس ما عده‌ای از اولیاء دانش‌آموزان ممتاز می‌باشد و امیدواریم که حدس ما صحیح نباشد فقط بدینوسیله خواستیم نظر خود را به اطلاع جنابعالی برسانیم که اگر صلاح می‌دانید نظارت بیشتری شود.

این بسیار طبیعی است و حق مسلم دبیران مراکز تحت نظر شما می‌باشد که مانند سایر دبیران تدریس خصوصی داشته باشند و اینطور نیز هست، ولی متأسفانه ما دیده و شنیده‌ایم که بعضی از ایشان که طراح سؤالات کنکور ورودی مرکز نیز می‌باشند و حق‌التدریس‌های بسیار بالائی برای هر درس حداقل ۵۰۰ هزار تومان تا یک میلیون تومان دریافت می‌کنند، ضمن تدریس، سؤالات ورودی و یا حداقل سؤالات سالهای قبل و یا شبیه آنها را به شاگردان تحت تعلیم خود یاد می‌دهند، البته تعلیم دادن و تعلیم گرفتن در نهایت هدف اصلی است ولی بنظر می‌رسد در این صورت این بر خلاف هدف سازمان که جذب شاگردان بسیار باهوش و مستعد می‌باشد، است چون صرف آموختن دانستن درسهای فزّار شرط ورود بعضی از دانش‌آموزان نسبتاً خوب نمی‌باشد که در این حالت این طور دانش‌آموزان شانس ورود به مرکز را دارند چون در مدت چند ماهی به صورت تزریقی دارای معلوماتی شده‌اند که فزّار می‌باشد و بصورت مصنوعی وارد مرکز می‌شوند و حق دانش‌آموزان بسیار ممتاز و مستعد را که توانائی نه چندان مالی را ندارند ولی محق‌تر از آنها هستند و همینطور در کل حق

اجتماع

پایمال

خواهد شد در صورتیکه دانش آموزان مستعد توانائی دارند که پس از ورود به مرکز آنچه که بصورت تکمیلی به دانش آموزان مرکز تعلیم داده شده را فراگیرند، البته این فکر ما می‌باشد و امیدواریم اشتباه باشد و در درگاه خداوند دچار گناه تهمت نشده باشیم هر چند که شاید بسیار طبیعی باشد که دبیر طراح سؤال بطور غیر ارادی سؤالاتی را که خود طرح می‌کند به دانش آموز مورد تعلیم خود بیاموزد. لذا از جسارت و فضولی مطرح شده حضور آن جناب و استاد عالیقدر عذر فراوان می‌خواهیم، ضمن این که مطمئن هستیم خود آن استاد گرامی به تمام امور آگاه هستند این موضوع را مطرح کردیم که حداقل آرامش نسبی داشته باشیم و در صورت صلاح آنجناب دبیران طراح سؤال همان کسانی که سالهای قبل بوده‌اند، نباشند و یا دبیرانی که با آنها در ارتباط هستند.

با سپاس و احترام فراوان خدمت آنجناب تعدادی از اولیاء نگران و همینطور دانش آموز بسیار مستعد کشور که خواهان دقت نظر آن استاد گرامی می‌باشند.

استعدادهای درخشان : سازمان تمام تلاش خود را به عمل می‌آورد تا از ورود دانش آموزان «دوبینگی» به مراکز جلوگیری شود. سقف امتیازات مکاتبه نیز مؤید همین نظر است. به طوریکه از بین ۱۷۶ هزار داوطلب معدل نوزده به بالا، به ندرت بالاتر از ۸۰ درصد پاسخ صحیح داریم. از سویی گزینشی عمل نمودن برخی مراکز غیرانتفاعی و هجوم اولیاء به این مراکز، نتیجه طبیعی‌اش قبولی بیشتر است. در برخی از دوره‌ها نیز برگزار کنندگان با «پیش آزمون» در واقع دانش آموزی را که با پای خودش قبول می‌شود، معتقد می‌سازند که آموزش آنها باعث قبولی وی شده است. در نهایت دانش آموزانی که از این طریق - تزیقی - وارد مراکز می‌شوند - که افراد معدودی هستند - در طول تحصیل در مقطع راهنمایی، با مشکل روبرو هستند و در نهایت عده‌ای از آنها در مقطع دبیرستان به مدارس عادی منتقل می‌شوند. «سمپاد» هر سال در تلاش است به صورت علمی و منطقی، از طریق تغییرات اساسی در سؤالات خود، با این پدیده بجنگد. برای سال تحصیلی ۷۸ - ۱۳۷۷ فقط در تهران دانش آموزان دختر ۳۲/۲ درصد و دانش آموزان پسر ۲۹/۶ بر اساس آزمونهای مرحله دوم و تشریحی، جای خود را با کسانی که به صورت «تزیقی» تقویت شده بودند تعویض نمودند و همانطور که اشاره شد از سوی دیگر بسیاری از مشتریان این «مغازه‌داران» اگر این دوره‌ها را هم نمی‌دیدند خودبخود قبول می‌شدند و ضرورتی به پرداخت پول بهر مبلغی، جهت آموزش نبود در ضمن چنانچه خوانندگان مجله و اولیاء عزیز اطلاعات دقیقتری دارند که فکر می‌کنند «سمپاد» فاقد آنست بخصوص با اعلام

اسامی مدرسین این کلاسها که مدعی هستند از دیرباز مراکز هستند به سمپاد، بهترین کمک
جهت ریشه کنی این امر می‌تواند باشد هر چند، خود، راهها را بسته‌ایم.

بسم الله الرحمن الرحيم

با عرض سلام

از اینکه با این مکان (صندوق پستی) ارتباط برقرار کردم معذرت می‌خواهم ولی من فقط آدرس
این مکان را داشتم.

من یکی از دانش‌آموزان مدارس معمولی این مرز و بوم هستم. با یک غفلت یا یک اشتباه شانس
بزرگی که بتوانم در یکی از مدارس استعدادهای درخشان تحصیل کنم را از خودم گرفتم ولی بعد از هر
اشتباه تجربه بدست می‌آید که شاید به درد آینده بخورد شاید این کلمات برای توجیه این عمل باشد
ولی من می‌خواهم جبران کنم، جبران اعمال غافلانه خود.

من با یکی از بچه‌هایی که در یکی از مراکز شما تحصیل می‌کنند آشنا هستم و از کلاس‌هایی که شما
در طول تابستان برای دانش‌آموزانتان برگزار می‌کنید با اطلاع هستم من می‌خواهم که در یکی از این
کلاسها که منظور از یکی، کلاسهای فیزیک این دانش‌آموزان است استفاده کنم از شما دوستان و
دوستانان استعدادهای ناشکفته نوجوانان صمیمانه درخواست می‌کنم که مرا ناامید نکنید اگر جوابتان
منفی است که امیدوارم منفی نباشد. برای من بنویسید می‌خواهم جواب نامه‌ام را بدهید نه در مجله‌تان،
چون مجله‌تان بدست من نمی‌رسد از شما خواستارم که کتباً جواب من را بدهید و فکر می‌کنم اینقدر در
رشته فیزیک استعداد داشته باشم که بتوانم به کمک شما در المپیادها چه جهانی و چه کشوری مقامی را
احراز کنم.

از شمای که صحبت‌های مرا به دست مسئولین این سازمان می‌رسانید کمال تشکر را دارم و امیدوارم
که با کمک شما یکی از خدمتگزاران این سرزمین و نوجوانان این آب و خاک باشم.
و در آخر متذکر این مسئله می‌شوم که استعدادهای ناب تنها در مدارس و مراکز شما یافت نمی‌شود مانع
پیشرفت، مشکلات ماست. و مشکل ما این است که نمی‌توانیم مشکلاتمان را بیان کنیم.
خواهر کوچک شما؛ ف.س.

استعدادهای درخشان: نامه را برای خوانندگان مجله انتخاب نمودیم و جواب جداگانه را برای
دانش‌آموزی ارسال می‌کنیم که پایه تحصیلی‌اش را هم نمیدانیم. غرض از انعکاس نامه این تذکر بود

که اکثر فرزندان سمپاد از خانواده‌های متوسط جامعه هستند با محدودیتهای محیط آموزشی و داخل مرکز و خود امیدواریم در این تلاش خدمتگزار کوچکی برای آنها باشیم.

به نام خدا

«خدمت آقای جواد اژه‌ای مدیر مسئول فصلنامه استعداد‌های درخشان»

«من رضا رحیمی دانش آموز کلاس سوم راهنمایی مدرسه علامه حلی شهرستان اراک هستم. من یکی از مشترکان مجله استعداد‌های درخشان هستم به نظر من مجله شما از نظر فعالیت‌های فرهنگی داخلی جالب است و نکته جالبتر آن است که مطالب مجله از گزارشات و نوشته‌های بدیع و نو تشکیل شده است. یکی از قسمتهایی که نظر من را به خود جلب نموده قسمت گزارش از شرکت در کنفرانسهاست. ولی این قسمت متأسفانه در تمامی شماره‌های مجله دیده نمی‌شود بخش دیگری هم که مورد نظر من است قسمت جشنواره‌ها و پژوهشگران جوان است که به وسیله آن می‌توان موضوعات پژوهشی جدیدی را پیدا کرد و در تحقیق درباره آن کوشید و به نظر من خیلی خوب است که تحقیقهای برگزیده را در این مجله به چاپ برسانید تا ما نیز بتوانیم از این مطالب استفاده کنیم. مطلب دیگر استفاده از طنز و کاریکاتور در مجله است که باعث شادی فرد خواننده و پرجذبه تر شدن فصلنامه می‌شود که در این مورد می‌توانید از کاریکاتورها و طنزهایی که بچه‌ها ارسال می‌کنند استفاده نمایید. قسمت دیگری که می‌توانید به آن اضافه کنید قسمت آزمونهای درسی است که در بالا بردن سطح درسی ما می‌تواند مؤثر باشد و قسمت دیگری که بنده پیشنهاد می‌کنم، معرفی بزرگان و مصاحبه با افراد موفق و پرسیدن علل موفقیت آنها است. اگر بتوانید در باب موضوعات بالا قسمتهایی حتی بسیار کوتاه هم چاپ نمایید ما را بسیار خوشحال می‌کنید. با احترام و آرزوی موفقیت بیشتر برای شما.»

رضا رحیمی

استعداد‌های درخشان: در مورد کنفرانس‌ها چنانچه دانش‌آموزان سمپاد در گردهمایی‌های ملی یا بین‌المللی حضور داشته باشند و ما هم از آن مطلع شویم، حتماً آگاهتان خواهیم کرد. بخش «پژوهشگران جوان» امکان ارسال و یا چاپ آنها نیست. در صورت ساماندهی در بخش جنبشی کتابخانه مرکزی سازمان قابل استفاده خواهد بود. از طنز و کاریکاتور ما را معاف دارید - لبخند زیادی را از طریق «گل آقا» به خود منتقل کنید. در مورد آزمونهای درسی، مراکزیکه با هم به مبادله سؤال می‌پردازند و همینطور آزمونهای سراسری از نظر ما این مشکل را حل می‌کند.

بنام خدا

«یادداشتی بر یک فراخوان مقاله»

هر چند که از مدت‌ها پیش در پاسخ به اولین مقاله فیزیک ارومیه. تقریباً همه کارها را کرده بودیم و حالا هم که دعوت شده بودیم مایل بودیم حتماً جزء حاضرین باشیم، اما از طرف دیگر فکر اینکه از همدان تا ارومیه نزدیک به پانصد و خرده‌ای کیلومتر راه، اونم توی زمستان و سرمای سخت ناحیه غرب، با اتوبوس بکوبی و بروی برای یک گردهمایی یک روزه، شاید کمی ما را مردد کرده بود. اما وقتی بروی و نو آوریهای بچه‌ها را توی فیزیک سرا بینی و شاهد برنامه‌های ارزشمند آنها در گردهمایی باشی و از نزدیک با مسئولین دلسوز و فارغ‌التحصیلان و دانش‌آموزانی که جنب و جوش و گرمی و صمیمیت آنها دل هر میهمان را بوجد می‌آورد آشنا بشوی، دیگر اصلاً تنها چیزی که به ذهنت خطور نمی‌کند، کمیت زمان گردهمایی است.

با عرض خسته نباشید خدمت کلیه برگزار کنندگان گردهمایی - اسفندماه ۷۶، ارومیه

از فرزنانگان همدان: بالائی - فرهادیان - محمد پورراد - گودرزی - امامی

استعدادهای درخشان: مدیران مراکز قدر مساعدت به برگزاری کارسوقها را بیشتر بدانند.

بسمه تعالی

جناب آقای دکتر اژه‌ای، ریاست محترم استعداد‌های درخشان:

باسلام و خسته نباشید حضور جنابعالی و همکارانتان در ادامه راهی که برای شکوفایی استعداد‌های درخشان این مرز و بوم می‌پیمایید. جالب است بدانید که من گرچه چند سالی است که نام مدارس استعداد‌های درخشان و تیزهوشان را به مناسبت‌های مختلف شنیده‌ام و حتی نقدهایی را هم درباره آن در روزنامه‌ها مطالعه کرده‌ام، تازه آن را شناخته‌ام.

سه هفته پیش، نمایشگاه تخصصی کامپیوتری در مشهد برگزار شد که من و یکی از دوستانم که مهندس کامپیوتر است، به دلیل علاقه و همچنین آشنایی با پیشرفت‌های این علم، تصمیم گرفتیم از آن بازدید کنیم. واقعاً نمایشگاه جالبی بود و شرکت‌های بزرگ و آشنایی هم در آن شرکت داشتند ولی مثل همه نمایشگاهها، جنبه‌های تجاری بر موضوعات دیگر می‌چربید. در حین بازدید، یکی از غرفه‌ها که تفاوت‌های آشکاری هم با بقیه غرفه‌ها داشت نظرم را جلب کرد. خیلی برایمان جالب بود غرفه‌ای بود که جذابیت‌های خاص خودش را داشت. دکوری زیبا و ساده برایش طراحی کرده بودند و معلوم هم بود که کار خودشان است، دستگاہهایی که در نگاه اول عجیب و غریب به نظر می‌رسید - از این نظر که ظاهر چندان جذابی نداشتند - پوسترهایی که در مقالات آنها همه اصول علمی

رعایت شده بود و بروشورهایی در کنار همان دستگاه‌های عجیب، چند دستگاه کامپیوتر که نرم‌افزارهای علمی را اجراء کرده بودند و در کنار مونیتورها، توضیحاتی در رابطه با برنامه‌ها، و «صدای گوش نواز اذان» که این آخری جدّاً این غرفه را در وقت نماز ظهر، از بقیه غرفه‌ها که صدای موزیک تندشان گوش را آزار می‌داد، جدا کرده بود. افراد داخل غرفه هم، همه جوان بودند و نباید فاصله سنی زیادی با هم می‌داشتند. غرفه «استعدادهای درخشان» بود ولی هنوز باورمان نمی‌شد که مربوط به همان مراکز تیزهوشان باشد، چون اینجا نمایشگاه تخصصی کامپیوتر بود و مراکز دبیرستانی چه دستاوردی می‌توانستند برای ارائه در آن داشته باشند. وقتی از کارهایشان سؤال کردیم، با علاقه و تسلطی که برایمان عجیب بود در رابطه با کارهای تحقیقاتی که به صورت پوستر ارائه کرده بودند، به ما توضیح دادند. وقتی از آن دستگاه‌ها پرسیدیم، معلوم شد که طراحی و ساخت آن کار خودشان است، که بعضی‌هایش هم نمونه داخلی نداشت. طراحی نرم‌افزارها هم کار خودشان بود. بنابراین، تمام غرفه را فقط فعالیت‌های تحقیقاتی خودشان پر کرده بود، که این هم در آن نمایشگاه یک استثناء بود.

می‌خواستیم بیشتر در جریان کارهای تحقیقاتی اعضا این سازمان و همچنین فعالیت‌های آموزشی و فرهنگی آن قرار گیریم.

در جواب، یکی از گردانندگان غرفه را به نام «آقای حقیقی» به ما معرفی کردند که بعداً در ضمن سؤالاتی که از مسئولین نمایشگاه داشتیم فهمیدیم که در عین اینکه این غرفه، تنها غرفه‌ای است که برای اعضا سمتی و عنوانی را معرفی نکرده، ولی گویا هماهنگ‌کننده کارهای غرفه از ابتدا همین برادر عزیز می‌باشد که او هم فارغ‌التحصیل همین سازمان بود. حدود نیم ساعت در رابطه با سازمان استعداد‌های درخشان با ایشان صحبت می‌کردیم و راستش را بخواهید سؤالات اولمان هم کمی جسارت‌آمیز بود، ولی در جواب مطالبی را شنیدیم که نظرم را خیلی عوض کرد. همیشه فکر می‌کردم - که البته شاید این به دلیل شنیدن و خواندن مطالبی از گوشه و کنار بود. - که چه معنی دارد که عده‌ای را به عنوان تیزهوش در نظام آموزشی کشور جدا کنند و امکانات بیشتری را در اختیارشان قرار دهند. با این کار هم تبعیضی را قائل می‌شوند و هم این جدا کردن باعث افت سطح علمی در مدارس عادی می‌گردد. تازه این در صورتی بود که واقعاً درست انتخاب کنند. در مورد کارهای فرهنگی در این مدارس هم مطمئن نبودم، بالاخره حتی اگر هم اینها تیزهوش هستند حق هم هست که امکانات خاصی در اختیارشان قرار گیرد، باید از تعهدشان مطمئن باشیم، خیلی شنیده بودم که اینها بعداً برای تحصیل به

خارج از کشور می‌روند و بالاخره هم معلوم نیست که برگردند. و ما باید دقت کنیم متخصص متعهد تربیت کنیم.

توضیحات برادر حقیقی در رابطه با فعالیت‌ها و اهداف سازمان استعداد‌های درخشان خیلی مفید بود و نکات زیادی را برایمان روشن کرد. با متانت و به طور منطقی به سؤالاتمان جواب داد. ولی می‌خواهم بدانم که چرا بعضی‌ها تبلیغات منفی برای سازمان استعداد‌های درخشان انجام می‌دهند. تا به حال نقدهایی را در رابطه با فعالیت‌های این سازمان خوانده‌ام ولی هیچگاه جوابیه‌اش را ندیده‌ام. آقای دکتر اژه‌ای، حالا می‌خواستم از شما بپرسم که چرا به تبلیغات بیشتری در مورد کارهایتان نمی‌پردازید، حتماً می‌دانید که ذهن بسیاری از مردم را در مورد فعالیت‌هایتان روشن خواهد کرد. چرا ما باید اسم استعداد‌های درخشان و دبیرستان علامه حلی را فقط در هنگام مصاحبه با المپیادی‌ها و آنهم فقط از زبان خودشان بشنویم. آیا می‌دانید که خیلی‌ها اصلاً خبر ندارند که چنین سازمانی در وزارت آموزش و پرورش چه فعالیت‌هایی دارد. وقتی شما و همکارانتان این قدر خالصانه تلاش می‌کنید تا آینده‌انسانی این کشور را بسازید، چرا نتایج کارهایتان را برای بقیه مصرف نمی‌کنید. مثل بقیه سازمانها که در مورد کارهایشان آمارها را اعلام می‌کنند، شما هم اعلام کنید چقدر دانش‌آموز مستعد المپیادی، برنده جشنواره خوارزمی و نفرات اول کنکور تربیت کرده‌اید.

مطلب دیگر این است که چرا برای ورود به دانشگاه و ادامه تحصیل دانش‌آموزانتان سهمیه و امتیاز خاصی قائل نمی‌شوید. حتی «در آیین نامه دکترای پیوسته برای استعداد‌های درخشان» که در شماره تابستان مجله‌تان خواندم، هم هیچ اولویتی برای دانش‌آموزان سازمان استعداد‌های درخشان در نظر گرفته نشده است. آیا برای این موضوع، دلیل خاصی وجود دارد؟

آقای اژه‌ای، دیدن این غرفه و آشنایی با این فارغ‌التحصیلان استعداد‌های درخشان و حال و هوای آنها، پاسخی بود برای شبهاتی که در مورد برنامه‌های فرهنگی و تربیتی‌تان در ذهن داشتیم. ولی کاش چنین فرصت‌هایی را بیشتر فراهم کنید. دو شماره «مجله استعداد‌های درخشان» - بهار و تابستان ۷۶ - را هم که به ما اهداء کردند خواندیم واقعاً خوب بود، گرچه جای مقالات علمی دانش‌آموزان را در آن خالی دیدم. مطالب آموزنده‌ای برای دبیران و اولیاء دانش‌آموزان دارد. البته به نظر می‌رسید سطح علمی‌اش «در مورد مقالات» کمی بالاست و برای بسیاری قابل فهم نیست، در ضمن اکثر مقالات حول محور روانشناسی است. مخصوصاً از خواندن مقاله «مقایسه ویژگیهای شخصیتی دانش‌آموزان تیزهوش و عادی» لذت بردم. قسمت «پژوهشگران جوان» هم که در آن به معرفی کارهای تحقیقاتی

دانش آموزان می‌پردازید، خیلی جالب است. ولی بهتر نیست در همین مجله با دانش آموزان و فارغ‌التحصیلان موفق‌تان هم مصاحبه کنید تا حداقل بقیه دانش آموزان از تجربیات آنها استفاده کنند. باید بدانید که دیدن این عزیزان و فعالیت‌هایشان برای من و شاید خیلی‌ها که از آن نمایشگاه بازدید کردند بسیار امیدوارکننده بود. در پایان جا دارد، برای تربیت چنین جوانان متخصص و متعهدی که ان شاء الله سازندگان فردای ایران اسلامی خواهند بود، به شما تبریک بگویم. امیدوارم در ادامه راهتان موفق باشید. اجرکم عندا...

مشهد - دکتر محسن مشتاق‌زاده ۷۶/۱۰/۲۷

استعدادهای درخشان: باز هم برای این عزیزان حرفی نداریم، خداکمکمان کند برای ایران عزیز کاری انجام دهیم.

بنام خدا

با عرض سلام و سپاس خدمت تمامی دست‌اندرکاران سمپاد:

بنده یکی از دانش آموزان دبیرستان فرزنانگان آبادان هستم از طریق این نامه می‌خواستم از ریاست محترم سازمان و اکیپ کارسوق زیست‌شناسی که برای مرکز ما در زمستان سال ۷۶ فرستاده شد، تقدیر و تشکر کنم. امیدوارم که این برنامه‌های سودمند مجدداً تکرار شود و دانش آموزان مراکز ما بتوانند بیشتر، از این فرصت‌ها استفاده کنند و در ازای تمامی تلاش‌ها و همکاری‌ها شما بتوانیم خدمتی به جامعه اسلامی خود نماییم. و من الله التوفیق

معصومه عباسی - منا فلاحی - زهرا زرگری - بهمن ۱۳۷۶: فرزنانگان آبادان

بسمه تعالی

«هر دم از این باغ بری می‌رسد»
تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد»
خدمت جناب آقای دکتر اژه‌ای حفظه‌الله:
اجازه می‌خواهم حدوداً ۵ پنج دقیقه وقت شریف‌تان را بگیرم.
می‌گویند: آن مسابقه فیزیک کذایی یادت هست؟!
می‌گویم: کدام مسابقه؟
می‌گویند: همان که قرار بود اول فروردین ۷۵ برگزار شود هرگز نشد دیگر!
می‌گویم: خوب، حالا منظور!
می‌گویند: آن کارسوق کذایی را به یاد داری؟

می‌گویم: کدام کارسوق؟

می‌گوید: همان کارسوق زیست‌شناسی که ۴ روز بعد از اعلامش بهم خورد دیگر!

می‌گویم: خوب، حالا که چی؟

می‌گوید: آن همایش ثقلین که نزدیک بود به سرنوشت دوتای بالایی گرفتار شود را بخاطر

داری؟

می‌گویم: این یکی را بخاطر دارم ولی تا آنجایی که یادم هست در وقت اضافی تشکیل شد، تازه چه

ربطی دارد؟

می‌گوید: آثوووو.....

می‌گویم: این چه جور فرمایشی است دیگر، تو که حسابی ما را گیج کردی!

می‌گوید: بابا جون تو اصلاً از همون اولش هم گیج بودی؟!

می‌گویم: اول چی؟

می‌گوید: به کی قسم بخورم... بابا اشتباه کردم... دست از سر ما بردار... اصلاً نخواستیم.

[بحث و جدل شدت می‌گیرد که یکدفعه جناب... معاون پرورشی مرکز کاغذ به دست جلویمان ظاهر

می‌شود.]

- سلام عرض کردیم (جمعاً) جناب... تازه چه خبر؟

- خبر تازه‌ای نیست.

می‌گویم: پس این کاغذ دستتان چیست؟

می‌گوید: دسته گل است، گلدان است، چه می‌دانم شاید هم...

می‌گویم: از طرف کی؟

می‌گوید: دفتر فوق‌برنامه هم هوس «طرح بنمار» کرده برای خودش!

باللعب؛ یکدفعه دوستم مثل اینکه برق او را گرفته باشد، می‌گوید:

شکسته نفسی می‌فرماید جناب...، این که گلستان است.

دفعتاً حساب کار می‌آید دستم و می‌گویم:

هنوز آتش داده‌اند یا نه؟!

می‌گویند: انشاءالله آتش هم می‌دهند.

می‌گویم: کی؟

دفعتاً و جمعاً می‌گویند: وقت گل نی! «پایان»

بعدالتحریر

○ چون به تازگی بر ما وقت گلی؟! آشکار شد که همانا ۲۶ بهمن ۷۶ می‌باشد لذا خواستم شما را هم در جریان بگذارم!! از توجهی که به عراضیم مبذول داشتید بسیار متشکرم.

د. خ. ج. ع. : از اهواز

استعداد‌های درخشان: گویا برادرمان نامه را در «زمستان» مرقوم فرموده‌اند.

بنام خدا

از راه دور سلام می‌کنم به همه «مداد رنگی‌های» با سلیقه و هنرمند ساختمان سفید مدرسه فرزنانگان تبریز. هفته پیش اولین و دومین شماره روزنامه دیواری شما را دیدم. تا به حال روزنامه دیواری به این قشنگی ندیده بودم.

من هم یک مداد رنگی هستم. یک مداد رنگی قرمز، اما کمی کوچکتر از شما - خودتان که می‌دانید، ما مدادرنگی‌ها، هر چه زمان می‌گذرد، به جای این که بزرگ‌تر بشویم، کوچکتر می‌شویم. - من هم مثل شما از وقتی بلند و بزرگ بودم، تا حالا که تقریباً کوچک شده‌ام، همیشه دلم می‌خواست زیباترین جمله‌ها و قشنگ‌ترین منظره‌ها و تصویرهای دنیا را بکشم تا همه مردم دنیا آن را ببینند. یادش به خیر، آن روزها ما بیست و چهار برادر بودیم؛ نارنجی، قرمز، آبی آسمانی، آبی سیر، سبزروشن، سبزیسیر، صورتی، سفید، سیاه... همه هم قد و اندازه و همه در یک جعبه کنار هم بودیم. هر وقت حوصله‌مان سر می‌رفت، یا دل‌مان می‌گرفت از جا بلند می‌شدیم و به جنب و جوش می‌افتادیم، تلق، تلق، خش‌خش، روی یک کاغذ سفید این طرف و آن طرف می‌رفتیم و سرانجام یک منظره خوشگل و یا یک ماجرای جالب را نقاشی می‌کردیم، ما دوست داشتیم همیشه منظره‌های زیبا و شاد را نقاشی کنیم.

برای همین، بعضی از برادرهای من زودتر کوتاه شدند. من خیلی نگران بودم. مخصوصاً برای مداد آبی و مداد سبز خیلی می‌ترسیدم و به آنها می‌گفتم: « کمی بیشتر مواظب خودتان باشید! شما خیلی کوتاه شده‌اید!» اما آنها می‌گفتند: « نه، نه، ما باید زحمت بکشیم، ما باید خیلی کار کنیم. نگاه کن بین دنیا چقدر از غم خاکستری شده! بین چقدر از جنگ سرخ شده! بین چقدر از ظلم سیاه شده! ما باید فداکاری کنیم تا سبزی دشتهای امید، سپیدی صبح‌های شادی و آبی آسمان‌های عشق از یادها نرود، ما باید فداکاری کنیم... آنها خیلی زود تمام شدند، خیلی زود، و من گاهی خیلی دلم می‌گیرد.

حالا من و برادرهای باقی‌مانده دیگرم، هر وقت دل‌مان برای آنها تنگ می‌شود، دوباره به جنب و

جوش می‌افزیم، از جا بلند می‌شویم و روی یک کاغذ راه می‌افتیم و این طرف و آن طرف می‌رویم، تلق تلق، خش خش، تلق تلق، خش خش، اما باز هم همان چیزهایی را می‌کشیم که باید بکشیم. همان چیزهایی را که «مداد سبز» و «مداد آبی» دوست داشتند، یعنی جنگل، دشت، صبح و آسمان، با پرنده‌های شاد و شاداب که فقط ترانه‌های زیبا می‌خوانند، نه کلاغ‌های زشت و نه گرگ‌های درنده، نه آتش، نه خون،

اما این روزها هر چه می‌کشیم عجیب و غریب از آب در می‌آید. هر کس نقاشی‌های ما را می‌بیند، چشم‌هایش را گرد می‌کند، ابروهایش را بالا می‌کشد و می‌گوید: «عجب! چرا برگ‌های این درخت بزرگ قرمز است! چرا آن آسمان قرمز است؟ چرا این دشت پر علف قرمز است؟ و من می‌دانم که آنها می‌دانند چرا. و من می‌دانم که ما باید آنقدر نقاشی بکشیم تا سرانجام، نه نقاشی‌های روی کاغذ، بلکه دنیای بیرون از کاغذهای نقاشی، از خاکستری و سیاه و زرد و سرخ پاک شود و آبی و سبز و سفید و همه رنگ‌های نورانی، دنیا را بگیرد، من می‌دانم. و من می‌دانم که یکی از همین روزها این اتفاق خواهد افتاد. من می‌دانم.

استعداد‌های درخشان: این نامه را از میان پاسخ‌های ارسالی «معاون تربیتی سمپاد»، به نشریه دیواری

زیبای «مدارنگی‌ها» از مدرسه فرزنانگان تبریز انتخاب نمودیم، حرف دیگری هم نداریم.

بنام خدا

با سلام و عرض خسته نباشید به دست‌اندرکاران سازمان ملی پرورش استعداد‌های درخشان که شبانه روز تلاش خود را جهت ارتقاء سطح کمی و کیفی آموزش در مراکز سمپاد بعمل می‌آورند. تلاش‌هایی از قبیل برگزاری مسابقات فرهنگی و آموزشی و اجرای امتحانهای هماهنگ در سطح کشور که خود زحمات زیادی را می‌طلبد؛ دست مرزاد! الغرض هدف از نوشتن این نامه فقط تقدیر و تشکر نیست، بلکه تا حدودی دست‌یابی به اهدافی است که سازمان دنبال می‌کند.

بعنوان مثال هدف سازمان از برگزاری چنین امتحان‌هایی (امتحانهای پایان ترم) در سطح کشور چه می‌تواند باشد و آیا هدفی جز مقایسه و سنجیدن مراکز کشور را دنبال می‌کند؟

چه لزومی دارد دانش‌آموزی که در تهران یا مراکز استان درس می‌خواند با دانش‌آموزی که در شهرستان درس می‌خواند مقایسه شود و بالعکس؟

و چه نیازی به این است که چنین امتحان‌هایی برگزار شود و در نهایت نمره فلان دانش‌آموز نزول

پیدا کند و برای جبران این کمبود از نمودار استفاده شود؟
امید است که مسئولین محترم به این سؤال‌ها که در ذهن اکثر دانش‌آموزان خطور کرده است جوابی
قانع‌کننده بدهند.

با تشکر فراوان : محمدحسن رفیعی، مرکز آموزشی شهیدبهبشتی لار.

استعدادهای درخشان: هدف از این آزمون‌ها مقایسهٔ مراکز نیست، بلکه عمدتاً طرح سؤال جدید در
ذهن دانش‌آموز است. آنچه از حالت عادی «کمی» او را خارج می‌سازد و به «تفکر و تعمق» بیشتر
و امیدارد. در این بخش هر چه طراحان «عمق» این بخش را بهتر فهمیده باشند، به همان نسبت به
اهداف سازمان کمک شده است. لذا جهت کاهش اضطراب از نتایج چنین آزمون‌هایی نمرهٔ جبرانی
در نظر گرفته‌ایم تا اثرات منفی این آزمون‌ها محو شوند.

بنام خدا

با عرض سلام و خسته نباشید!

سمپادیهای عزیز داغ دلم را هزاربار تازہ کردید، اینکه شما سمپادها «حساس‌ترین دانش‌آموزان
و دانشجویان نسبت به مصوبهٔ دکترای پیوسته» هستید، قبول. اما خواهش می‌کنم برای دوستان (!) غیر
سمپادیتان هم در مورد شرایط پذیرش در این رشته، مطالبی را عنوان بفرمائید.
من مجلهٔ شمارهٔ ۲۲ و ۲۳ را خواندم، همانطور هم که در قسمت پرسشهای شما فرموده‌اید، صرفاً
آوردن یک امتیاز علمی و حد نصاب قابل قبول مطرح است، نه معدل دیپلم، می‌شود بفرمائید
دانش‌آموز سمپاد بودن هم امتیازی برای پذیرش در این طرح دارد یا خیر؟
با تشکر از شما : شهر کرد. مهسام.

استعدادهای درخشان: اصولاً «هدایت استعدادهای درخشان» در آموزش عالی کشور «سمپادک» و «پادک»
نمی‌شناسد، هیچکس داغش تازه نشود. ملاک، موفقیت‌های علمی بر اساس آزمون‌های سراسری
است و «سمپاد» هم لبخندش بر روی موفقترین و سختکوش‌ترین‌ها است.

بنام خدا

با عرض سلام....

متأسفانه هم اکنون در مراکز استعداد‌های درخشان کشور بحث شرکت در المپیادها برقرار است و این
هم نقطهٔ ضعف دیگری است در نظام آموزشی ما.
من فکر می‌کنم که اغراق نباشد اگر بگوییم که اگر امتحانات ساده‌تری مانند سایر مدارس از

دانش آموزان مدراس استعداد‌های درخشان گرفته می‌شد بیش از ۹۰٪ آنها قادر به شرکت در المپیادها می‌شدند و اگر نمی‌توانند در این آزمون‌ها شرکت کننده واقعاً حق آنها ضایع شده است. پیشنهاد من که لااقل ارزش طرح شدن دارد این است که یک امتحان به صورت هماهنگ (حتی الامکان غیرتستی) از دروس مورد نظر از دانش آموزان دبیرستانهای سراسر کشور به عمل آید و حد نصابی برای قبولی در آن در نظر گرفته شود و دبیران همان دبیرستانها به بررسی جوابها بپردازند، در این صورت دانش آموزان نسبتاً بهتر مورد ارزیابی قرار خواهند گرفت. به نظر من این کار عملی است و اگر عملی نشد می‌توان این امتحان را که نسبتاً آسان‌تر از امتحان‌های مدراس استعداد‌های درخشان است فقط از این دانش آموزان به عمل آورد، دلیلی ندارد که بر عقاید غلط نظام آموزشی پافشاری کرد اگر هم قبول نمی‌کنید خودتان راه حل بهتری پیدا کنید. به هر حال ما از شما عمل می‌خواهیم نه جواب.

م. ف - مرکز شهیدبهشتی سنج

استعداد‌های درخشان: کاش خواهر «مهسا.م» - نامه قبلی - به این نامه هم توجه می‌نمودند. بهر حال عزیزانمان باید بدانند در مرحله اول المپیادها باید با همین نمرات «سپادی» با دیگران به رقابت بپردازند، اگر سختی امتحان و نیاوردن حد نصاب مطلوب جهت المپیادها را دانش آموز مرکز نمی‌تواند تحمل کند، ما نیز راه حلی برای نمره‌های «پنکی» نداریم، ضمن تأکید بر عدم سختگیری بیجا از سوی همکاران آموزشی.

به نام خداوند بخشنده مهربان

با عرض سلام و خسته نباشید خدمت آقای اژه‌ای و تمام دست‌اندرکارانی که در سازمان استعداد‌های درخشان زحمت می‌کشند.

من دانش آموز سال دوم مرکز راهنمایی فرزنانگان شیراز هستم. به نظر من تأسیس چنین سازمانی کاری بسیار مطلوب است اما برای من و تمام دبیران و حتی همشهریانم نیز این سؤال پیش آمده است که چرا نام تیزهوشان نیز بر آن می‌نهند و فکر می‌کنم این کلمه است که ایجاد توقعهای بسیار از ما تیزهوشانی‌ها می‌کند.

ما این را قبول داریم که بایستی بیشتر از دانش آموزان مدارس عادی درس بخوانیم و حتی معلوماتمان نیز بیشتر باشد اما وقت کم و برنامه‌ریزی‌های نامناسب تمام دانش آموزان را دچار سردرگمی کرده است. دانش آموزان تحمل می‌کنند چون شاید همگی آنها پدر و مادرهایی دکتر یا مهندس داشته

باشند و بتوانند از آنها کمک بگیرند، اما تعدادی نیز در مدرسه وجود دارند که از این امکانات بهره‌مند نمی‌باشند. همچنین نداشتن امکانات کافی و جوّی پر از مهر و محبّت و داشتن حسادت و کینه‌توزی، اوضاع همه را خراب کرده است. بیشترین دانش‌آموزانی که نامه می‌نویسند و یا در محیط مدرسه صحبت‌هایشان را بیان می‌کنند خواهان امکانات مادی هستند ولی من بر خلاف آنچه که هست معنویات را سپری در مقابل مادیات می‌دانم.

چرا کسی نباید باشد که با صحبت‌هایش دانش‌آموزان را دل‌داری دهد، محیط مدرسه را آرام سازد و نظم و ترتیب را در آن به خوبی برقرار کند.

باز هم می‌گویم شاید تمام افکار من بیهوده و پوچ بوده‌اند. شاید بخاطر این است که من فرزند شاهد هستم و در این محیط حاضر شده‌ام دچار چنین مشکلاتی باشم چون در مرکز ما ۳ الی ۴ دانش‌آموز شاهد وجود دارند و تمام مشکلات آنها نیز از همین چیزها نشأت می‌گیرد.

نکته دوم که خیلی علاقمند هستم آن را مورد توجه قرار دهید:

دوست دارم با چشمان خودم مسئول این سازمان را ببینم، با ایشان به مذاکره و بحث و گفتگو بپردازم و بتوانم تمام درد و دل‌هایم را با ایشان بازگو کنم. پس آرزو مندم که آقای اژه‌ای قدم روی چشم ما نهند و با آمدنشان ما را مستفیض فرمایند.

می‌خواهم جواب کامل، درست و قانع‌کننده‌ای به من دانش‌آموز چشم به راه بدهید. با آرزوی موفقیت روزافزون برای همه شما عزیزان به خاطر لطفی که به ما دارید.

متشکرم

آسیه جلالی . کلاس دوم راهنمایی فرزندگان شیراز

استعدادهای درخشان: از این فرزند عزیز «شاهد» در مرکز شیراز تشکر می‌کنیم، آنچه مسلم است فرزندان «سمپاد» عمدتاً از قشر متوسط هستند نه به خلاف نظر ایشان دکتر و مهندس از سوی دیگر تردیدی نیست که محدودیت عمومی امکانات از نقاط ضعف مراکز سمپاد است. منتها باید در نظر گرفت که اگر سؤال شود: «نبود» مراکز یا «بود با کم بود» مراکز کدام بهتر است بخش عمده‌ای از دانش‌آموزان نظر به نبود ندارند. نداشتن نیروهای کافی برای پاسخگویی به مشکلات شما عزیزان و حل مسائل و مشکل از دید ما مخفی نیست. امیدواریم در فرصت مناسب شما حرفه‌ایان را با سرپرست سازمان رو در رو بزنید.

هوالمحکم

سرپرست محترم سازمان، جناب آقای دکتر اژه‌ای
با اهداء سلام و عرض ارادت
آخرین شعر مرحوم «رضا صادقی» به همراه تصویر دستخط خودش، که چند روز قبل از حادثه
نوشته شده و نام قطعه «رنگ» می‌باشد، ارسال می‌گردد.
احمد محبی آشتیانی؛ فروردین ۱۳۷۷

«رنگ»

مرگ چنگال تیز می‌کند از برای دریدنم
در گورهای نمناک زمزمه‌ای است
(مردگان رسیدن عضوی جدید را
به نجوا بازگو می‌کنند)
زمین آغوش گشاده و آسمان،
از ازدحام پرندگان سیاه، تیره شده
باد پائیزی سرک می‌کشد از لابلای شاخه‌های جنگل جادو
وه، چه سعادت، چه خش خش مطبوعی آنک
که پای در بستر پربرگ مرگ نهم
بستری از برگ‌های زرد، قرمز، نارنجی
غروب نزدیک است
شاعران مرثیه‌ای برای آفتاب می‌سرایند
و گدایان در انتظارند
سرخ شفق ناگهان به تیره گرائید.

رضا صادقی - پنجشنبه ۱۳۷۶/۱۲/۱۴

نامه‌ها و نوشته‌های شما دریافت شد، برخی سؤالات طرح شده در نامه‌ها که جنبه عام داشته است
را در بخش «پرسشهای شما» پاسخ گفته‌ایم:

□ آبادان - خرمشهر ، مرکز شهید بهشتی: آرش الف. / مرکز فرزنانگان: معصومه عباسی □ اراک ، مرکز فرزنانگان: عده‌ای از دانش‌آموزان مرکز □ اردبیل ، مرکز شهید بهشتی : مجید تقوی / دانش‌آموز مرکز فرزنانگان □ ارومیه: مرکز فرزنانگان: سمیه فلاحت □ اصفهان: مرکز راهنمایی شهید اژه‌ای: بهنام برنا / مرکز فرزنانگان امین: آذین شهاب/ دانش‌آموز □ اهواز : رامین نجدی/ پوریا مشیدی / پویا نعمت‌اللهی/ مرکز شهید بهشتی: میلاد سعیدیان / حسن گلایبان/ جمعی از دانش‌آموزان فرزنانگان □ ایذه (خوزستان): مولود منصوری □ بابلسر: حسین آریا زند □ بجنورد، مرکز شهید بهشتی: دانش‌آموز ث.ث / جلیل عزیزی / حامد بهارلو / دانش‌آموز دبیرستان فرزنانگان □ بروجرد، مرکز فرزنانگان: جمعی از دانش‌آموزان مرکز / یک دانش‌آموز به‌تنگ‌آمده، ولی دانش‌آموز مرکز / زُزا قادرپناه □ بندرعباس ، مرکز فرزنانگان: ثنا یوسفی □ بیرجند، مرکز فرزنانگان: فاطمه دری، مه‌ری دستجردی / دانش‌آموز مرکز شهید بهشتی □ تبریز : مجید فرشی/ دانش‌آموز سمپاد □ تهران : فاطمه مطبی / دبیریان/ راهنمایی علامه حلی ۱ دانش‌آموز مرکز □ خرم‌آباد: سحر باقری طولابی □ رشت ، مرکز فرزنانگان: مرضیه اکبرپور / دانش‌آموز دبیرستان/ فارغ‌التحصیل مرکز □ زاهدان : دانش‌آموز مرکز فرزنانگان □ سبزوار : دانش‌آموز داوطلب / احمد بیدی □ سمنان ، مرکز فرزنانگان: غزاله بهادری، فاطمه طاهریان □ سنج ، مرکز فرزنانگان: دانش‌آموز س.ج. مرکز شهید بهشتی: مهرداد رحمانی □ شاهرود : دانش‌آموز دبیرستان شهید بهشتی همینطور عباس رادمرد □ شهرری، مرکز شهید بهشتی: حمید هنرمند / جمعی از دانش‌آموزان سال چهارم □ شهرکرد : الهام شاهقلیان/ دانش‌آموز مرکز □ شیراز : دانش‌آموز مرکز فرزنانگان □ قائمشهر، مرکز فرزنانگان: سهیلا عابدینی □ قزوین ، دبیرستان علامه امینی: حمیدرضا دبیری □ قم، مرکز فرزنانگان: مرضیه کوثری □ کرج ، مرکز فرزنانگان: زهرا امین □ کرمان : آزاده السادات عمرانی / یکی از دانش‌آموزان فرزنانگان □ کرمانشاه ، مرکز فرزنانگان: دانش‌آموز م.م. / یکی از دانش‌آموزان مرکز □ لار، مرکز فرزنانگان: دانش‌آموز م.پ. □ لنگرود : نسترن محبوبی / سیده شهره تکیار □ مشهد ، مرکز شهید هاشمی نژاد: سروش نوشادی، دانش‌آموز مرکز مرکز فرزنانگان: مریم خواجه افضلی / محمود تفضلی جامی □ نیشابور ، مرکز شهید بهشتی: محمود رخصت / دانش‌آموز ۱۱۵ / مرکز فرزنانگان: نجیبه جعفری/ دانش‌آموز مرکز □ همدان : دانش‌آموزان مرکز فرزنانگان □ یزد ، مرکز شهید صدوقی: سید منصور میرآتشی / مرکز فرزنانگان : دانش‌آموز دبیرستان / دانش‌آموز راهنمایی.